

دوستان در این بخش از افرادی، از جمله، آیت الله کاشانی نام برده شده و زندگی او بطور خلاصه تشریح شده است. متأسفانه دانش من در این مورد کفایت نمیکند. اگر در مورد زندگی او و دیگران تحریف و یا اشتباهی، که البته به مترجم نسبت داده شده است، رخ داده آنرا به آدرس زیر ارسال نمایید که در
ارسالی بعدی و در پایان، هنگام ارسال تمام کتاب، آنرا به کتاب اضافه کنم.

Payam.partovi@yahoo.com

یرواند آبراهامیان

کودتا

۲۸ مرداد، سازمان سیا و ریشه های روابط ایران و آمریکا در عصر
مدرن

ترجمه محمد ابراهیم فاتح

باز نویسی: پیام پرتوی

مبارزه برای ملی شدن نفت

مصدق مجدداً در انتخابات مجلس شانزدهم وارد عرصه سیاست شد. او برای دو موضوع اساسی مبارزه کرد: انتخابات آزاد و ملی شدن نفت. نزدیکترین مشاورانش ۱۲ چهره جوان، متخصص و عمدتاً تحصیل کرده فرانسه بودند: دکتر علی شایگان، حسین فاطمی، حسین مکی، عبدالله معظمی، باقر کاظمی، کریم سنجابی، کاظم حسینی، احمد زیرک زاده، احمد رضوی، محمود نریمان، اللهیار صالح و شمس الدین امیر علایی. آنان حلقه داخلی مصدق را تشکیل میدادند. بسیاری از این چهره ها طی تمام ناملازمات تا لحظات پایانی مرداد ماه ۱۳۳۲ و برخی نیز حتی بعد از آن در کنار او باقی ماندند.

شایگان، استاد دانشگاه تهران و همکار حقوقدان مصدق بود. او مصدق را از کودکی میشناخت، پدرش دوست مصدق به هنگام والی گری او در فارس بود. شایگان فرزند یک روحانی بی مقام در شیراز و سید بود، اما بندرت از این عنوان استفاده میکرد. او عضو نخستین گروه دانشجویانی بود که توسط رضا شاه به فرانسه اعزام شدند. او با مدرک حقوق از دانشگاه لیون به ایران بازگشت، در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت و به ریاست دانشکده حقوق منصوب شد. او گرچه یکی از نزدیکترین مشاوران مصدق بود، اما

در ۱۳۲۵ به وزارت فرهنگ قوام منصوب شد و با این حال، همچنان به ارتباط با مصدق ادامه داد. چنین ارتباطی در اغلب موارد سودمند بود.^۱

فاطمی، تنها چهره رهبری جبهه ملی که پس از کودتا اعدام شد، سردبیر *باختر/امروز* ارگان جبهه ملی ایران بود. او فرزند آیت الهی در نائین بود و به ندرت از عنوان سید برای خود استفاده کرده و مدتی پیش از اعزام به فرانسه برای تحصیل در رشته روزنامه نگاری، در کنسولگری بریتانیا مشغول بکار بود. او نخستین سردبیر تحصیلکرده در رشته روزنامه نگاری از اروپا بود. برادر بزرگترش یکی از سیاستمداران هوادار بریتانیا بود که مدتی هم شهردار اصفهان شد و برای مقابله با حزب توده دست به ایجاد اتحادیه های مخالف زده بود، حسین فاطمی کاملاً شهرت داشت که ضد کمونیست است، اما یک دیپلمات ارشد بریتانیایی او را "ایدئولوگ آموزش دیده مسکو" دانسته بود که تمایل به بحث درباره نفت و ارائه "ارقام و شواهد بی پایان" در این خصوص دارد.^۱ همین دیپلمات، اغلب از مصدق به دلیل اجتناب از ارائه جزئیات و بیان صحبت های کلی، انتقاد میکرد.

۰۱ همان جا

مدرس: *قهرمان آزادی و خاطرات سیاسی* را نوشت، مکی در میان ۱۲ یار مصدق از جمله معدود چهره های فاقد سابقه تحصیلات در غرب بود، او همچنین یکی از معدود کسانی بود که بعدها راهش را از مصدق جدا کرد. سفارت بریتانیا ماهها پیش از جدایی او، پیش بینی کرده بود که مکی آنقدر "فرصت طلب" هست که در صورت حصول "توافق قابل قبول با جانشین مصدق" بی تردید او را ترک کند.^۱

1. British Embassy, "Leading Personalities in Persia (1952)," FO 416/Persia 1052/105

۹ چهره دیگر از مشاوران مصدق همگی از اعضای حزب ایران بودند. این حزب که در سال ۱۳۲۳ از درون کانون مهندسين ایران برآمده بود، از حزب میانه روی سوسیالیست فرانسه الگوبرداری کرده بود. کانون مهندسين فعالیت خود را در ۱۳۲۱ و پس از تبعید رضا شاه آغاز کرده بود. معظمی استاد حقوق، تحصیل کرده فرانسه و از خانواده های زمیندار و لقب دار گلپایگانی بود. او در مجلس چهاردهم نماینده این حوزه انتخاباتی شد و به فراکسیون مهردین پیوسته بود. کاظمی نیز که در آمریکا تحصیل کرده بود، عضو خانواده ای ثروتمند و لقب دار بود. او در مجلس چهاردهم حضور داشت و در کارنامه او سابقه ای دیرینه از عضویت هیئتهای دیپلماتیک اعم از سفیر و وزیر خارجه دیده میشود. سنجابی، دیگر استاد حقوق تحصیلکرده فرانسه، عضو نخستین گروه از دانشجویان اعزامی به اروپا بود. او به یک ایل کرد شیعه کرمانشاهی تعلق داشت. طی جنگ اول جهانی، خانواده سنجابی به رهبران ملی که از پذیرش اشغال روس و انگلیس سربازده بودند، پناه داده بود.

حسیبی- مشاور اصلی مصدق در مسائل فنی- پیشینه بازاری متوسطی داشت. او نیز عضو نخستین گروه دانشجویانی بود که به اروپا اعزام شده بودند. ابتدا در فرانسه مهندسی عمران خوانده بود و سپس در انگلستان و چکسلواکی در رشته مهندسی نفت تحصیل کرده بود. او که در دانشگاه تهران زمین شناسی تدریس میکرد، از پایه گذاران کانون مهندسين بود. حسینی در اطراف تهران زندگی متوسطی داشت و با اتوبوس رفت و آمد میکرد. هنگامی که به کابینه پیوست، مصدق به او دستور داد یک خط تلفن در منزل خود نصب کند تا در دسترس باشد. سفارت بریتانیا او را "ضد انگلیسی متعصب"، "یکی از بدترین ها" که "نگاهی احمقانه در چشمانش" داشت توصیف میکرد.^۱

زیرکزاده دیگر پایه گذار کانون مهندسين هم استاد دانشگاه تهران بود و فارغ التحصيل مهندسی مکانیک از پاریس بود. رضوی - سیدی که دیگر از این عنوان استفاده نمیکرد - از خانواده ای زمیندار و ثروتمند کرمان برخاسته بود و در چند دوره مجلس نیز نماینده این شهر بود. او نیز همانند بسیاری از همکارانش در فرانسه تحصیل کرده و از پایه گذاران کانون مهندسين بود. در مجلس پانزدهم به دلیل نطق شجاعانه اش در محکوم کردن ارتش بخاطر ناکارآمدی، فساد و دخالت در سیاست، مشهور شد. نریمان، سید دیگری که این عنوان را کنار گذاشته بود، در مشاغل اداری فعالیت داشت و چندی نیز در منصب شهرداری تهران خدمت کرده بود. او فرزند مدیر باتک شاهی بود و عمدتاً در سونیس در رشته اقتصادی و بازرگانی تحصیل کرده بود. او مهمترین مشاور مصدق در مسائل مالی بود. سفارت بریتانیا او را "لجباژ" و یک "دنده" میدانست.^۲

1. British Embassy, October 29, 1951, FO 371/Persia 1951/34-61608.

2. British Embassy, November 23, 1945, FO 371/Persia 1945/File 31.

صالح، مشاور اصلی مصدق در زمینه روابط با آمریکا و سفیر ایران در واشنگتن، مقامی عالی رتبه بود که پس از ۱۳۲۰ نیز در کابینه های مختلف حضور داشت. او فرزند خانواده ای زمیندار و ثروتمند در کاشان بود و در مجلس شانزدهم به وکالت این شهر انتخاب شده بود. او بعنوان دانش آموز جوان مدرسه آمریکایی در تهران، اعلامیه هایی را در محکومیت موافقتنامه ۱۹۱۹ ایران و انگلیس توزیع کرده بود. امیر علایی معتمد خانوادگی مصدق نیز عضو یکی از خانواده های اشرافی قاجاری و داری سابقه ای طولانی در وزارتخانه های دادگستری، مالیه و کشور بود. امیر علایی همانند بسیاری از دیگر چهره های گروه ۱۲ نفره، یکی از اعضای قدیمی حزب ایران بود. خلاصه اینکه حلقه درونی مصدق عمدتاً متشکل از چهره های جوان، متخصص و تحصیلکرده فرانسه از حزب ایران بود. سفارت بریتانیا حزب ایران را "طبقه متوسط"، "ملی گرا" و تشکیل دهنده "حلقه درونی" مصدق توصیف میکرد.^۱ بگزارش سفارت بریتانیا- آنان نماینده دیدگاههای بخشی عمده از رای دهنده گان هستند و تردیدی وجود ندارد که در یک انتخابات آزاد، بخشی عمده از کرسیهای مجلس را کسب

خواهند کرد.^۱ سالها بعد فال از وزارت امور خارجه بریتانیا در خاطرات خود نوشت که حامیان عمده مصدق از طبقه متوسط بودند اما "او از حمایت مردمی چشمگیر"ی نیز بهره مند بود زیرا "عوام فریبی ماهر و میهن پرستی درستکار و مخلص بود".^۲ او همچنین نوشته که "مصدق فردی طرفدار عدم خشونت و واقعا موتوری محرک بود زیرا مردم خواهانش بودند، به او علاقه داشتند و او را بشکلی یک ماهاتما گاندی ایرانی میدیدند."^۳

1. British Embassy, "Handwritten Notes on Iran Pary (1950)," FO 371/Persia 1950/34-82310

2. Falle, *My Lucky Life*, 75.

مصدق در ۱۸ مهرماه ۱۳۲۸ در صحنه ای هیجان انگیز و در اعتراض به تقلب در انتخابات مجلس شانزدهم، مجددا وارد صحنه سیاست شد. او در راس جمعی کثیر از منزلش در شمال شهر، خیابان کاخ (شماره ۱۰۹) و در اعتراض به تقلب در انتخابات از سوی وزارت کشور و ارتش، بسوی کاخ سلطنتی مرمز حرکت کرد. او اعلام کرد که این تظاهرات تنها یک شعار - سکوت - داشته و آگاهانه به اصل خشونت گاندی توجه دارد. به نوشته روزنامه اطلاعات که ارگان حکومت بود، در این راهپیمایی تنها ۱۸۰ نفر شرکت داشتند اما تصاویر موجود حاکی از حضور هزاران نفر است.^۱

اکثر راهپیمایان، مردانی با ظاهر اصلاح شده بودند که کراوات و کت و شلوار رسمی به تن داشتند. هنگامی که یک مرد با صورت اصصلاح نشده فریاد زد که مصدق بزودی در کشور جمهوری برقرار خواهد کرد، مصدق گفت که او را از آنجا دور کنند و چندی بعد هم این فرد را یکی از عوامل پلیس که میخواستہ دیگران را تحریک کند توصیف کرد.^۲

در ورودی کاخ، هژیر وزیر دربار پس از مذاکره با سران گروه به ۲۰ تن از آنان اجازه داد تا وارد باغ کاخ شوند. مصدق تهدید به بست نشینی در اماکن مقدس کرد. همین نوع بست نشینیها انقلاب پرآوازه مشروطه را شعله ور کرده بود. این اعتراض جدید به تحصن کاخ سلطنتی معروف شد. این تحصن که ۴ شبانه روز به درازا کشید، تنها هنگامی به پایان رسید که معترضان تهدید به اعتصاب غذا کردند و شاه در نهایت وعده داد انتخاباتی منصفانه و بدون تقلب برگزار کند. به نوشته شایگان، هدف آنان از این کار، تبدیل دمکراسی "ناقص" و "نمایشی" به دمکراسی واقعی از طریق تقویت نظام انتخابات، محدود کردن حکومت نظامی، دور نگهداشتن نظامیان از این فرایند و تقویت استقلال مطبوعات بود.^۳

1. Razavian Archive, "18 Unpublished Photos," www.cloob.com/cub/article/show/clubname/mosadegh

۲. ایرج افشار، ویراستار. تقریرات مصدق در زندان (تهران، ۱۳۵۹)، ۱۷-۱۱۶

۳. احمد شایگان، ویراستار، سید علی شایگان (تهران ۱۳۸۳)، جلد ۲، ۳۵۰-۵۲

در میان ۲۰ نفر از کسانی که وارد محوطه کاخ شدند، مصدق و ۷ تن دیگر از همکاران نزدیک او شامل شایگان، فاطمی، نریمان، مکی، سنجابی، امیر علایی و زیرک زاده دیده میشدند. ۶ نفر دیگر، سیاستمداران شناخته شده ای بودند که از ابتدا از مصدق حمایت

کردند اما چندی بعد با او به مخالفت برخاستند: دکتر مظفر بقایی، فیلسوف تحصیلکرده فرانسه از یک خانواده مشهور کرمانی. سید ابوالحسن حائری زاده، قاضی سابق و منتقد رضا شاه در مجلس چهارم، پنجم، ششم و چهاردهم، عبدالقادر آزاد، سیاستمدار کهنه کاری که ۱۰ سال را در زندان های رضاشاه سپری کرده و اکنون سردبیری نشریه افشاگر ستاره، ابوالحسن عمیدی نوری، حقوقدان و سردبیر افشاگر دیگری بنام داد، و عباس خلیلی، سردبیر اقدام که در اوایل دهه ۱۳۰۰ پس از شورش ضد انگلیسی به عراق گریخت. شش فرد باقیمانده دیگر نیز چهره هایی کم شناخته شده - بسیاری از آنان افراد متخصص بودند.^۱

بدین ترتیب، گروه ۲۰ نفری این باور را تقویت کرد که حلقه مصدق عمدتاً متشکل از افرادی متخصص از طبقه متوسط است که برخی از آنها از خانواده هایی سرشناس میامدند که پیش از رضاشاه نیز در عرصه سیاست فعالیت میکردند. بلافاصله پس از تحصن، سردمداران معترضان در منزل مصدق با یکدیگر دیدار کرده و تشکیل جبهه ملی را اعلام کردند.^۲ آنان مصدق را بعنوان دبیر کل و شایگان، نریمان، امیر عالی و سنجابی را بعنوان اعضای کمیته اجرایی موقت تعیین کردند. همچنین اعضای یک کمیته تبلیغاتی را نیز متشکل از فاطمی سردبیر باختر امروز، زیرک زاده سردبیر ایران - ارگان حزب ایران، خلیلی سردبیر اقدام، محمد رضا جلالی نائینی سردبیر کشور، عمیدی نوری سردبیر داد، ملکی سردبیر ستاره و بقایی که خیلی زود نشریه خود با عنوان شاهد را راه انداخت، انتخاب کردند. وظیفه تهیه اساسنامه و تعیین خط مشی برای کل سازمان نیز بر عهده فاطمی گذاشته شد.

۱. این افراد عبارت بودند از: ارسلان خلعتبری، حقوق دان و عضو حزب ایران و نوه یکی از چهره های متشخص طرفدار انقلاب مشروطه، یوسف مشار (مشار اعظم) سیاستمدار اشراف زاده ای که از سوی رضاشاه به بازنشستگی اجباری وادار شده بود، سید محمد رضا جلالی نائینی حقوقدان و مدیر روزنامه جستجوگر و افشاگر کشور، دکتر شمس الدین جزایری، حقوقدان و مدیر نشریه منطق، آیت الله سید جعفر غروی از روحانیون تهران که اغلب حضوری پشت صحنه داشت، دکتر محمد کاویانی، حقوقدان و دوست خاموادگی شایگان (بهنگام وزارت فرهنگ شایگان در کابینه قوام، مقام معاون وزیر را در اختیار داشت).

۲. احمد ملکی، "جبهه ملی چگونه تشکیل شد"، خواندنیا، ۱۵ بهمن - ۱۵ اسفند ۱۳۳۳.

در خط مشی جبهه بر نیاز به انتخابات قابل اطمینان، مطبوعات آزاد، پایان حکومت نظامی و اجرای واقعی قانون اساسی مشروطه تاکید شد. اساسنامه جبهه از تمامی "سازمانهای میهن پرست" و نه افراد، درخواست کرد تا به جبهه ملی ملحق شوند. در آن آمده بود که جبهه ملی، حزبی متعارف و متشکل از افراد عضو نبوده بلکه انتلافی گسترده از "انجمنهای همسو" است.^۱

این موضوع با دیدگاه دیرین مصدق هماهنگ بود که احزاب ساختارمند با انضباطی سخت و برنامه های دقیق برای ایران مناسب نیستند. افزون بر این، او خود را نماینده و سخنگوی سراسر کشور و نه فقط حزبی خاص میدید.

جبهه ملی طی هفته های بعد، حزب ایران و شماری از سازمانها و انجمنهای متخصصین نظیر صنف وکلا، اساتید دانشگاهها، کانون مهندسين و اتحادیه ها اصناف و تجار بازار را

جذب کرد. همچنین طی ماه های بعدی، پشتیبانی حزب زحمتکشان بقایی و مجمع مسلمانان مجتهد آیت الله سید ابولقاسم کاشانی را بدست آورد.

بقایی با پیوستن به خلیل ملکی یکی از سران سابق حزب توده، حزب زحمتکشان ملت ایران را تشکیل داد. خلیل ملکی مارکسیستی قدیمی و تحصیلکرده در جمهوری وایمار بود و خود را یک رادیکال مبارز و ضد شوروی میدانست. او در قضیه مطالبات نفتی و شورش های قومی کردستان و آذربایجان، از حزب توده و شوروی جدا شده بود. برخی، او را تیتوی ایرانی توصیف میکردند. بنابراین حزب زحمتکشان از همان ابتدای کار، در بردارنده دو عنصر بسیار متفاوت بود: خلیل ملکی همراه با مارکسیستهای دارای تحصیلات و بقایی همراه با پیروان شخصی اش اعم از اهالی شهر زادگاهش کرمان و لایه های پایین بازار تهران و به ویژه لوتیهایی که اغلب به زورخانه های سنتی رفت و آمد داشتند. از نظر برخی، لوتیها هیچ مزیتی نسبت به چاقوکشان نداشتند، اما برخی دیگر، آنان را مردان خوش بنیه ای میدانستند که از محلات خود حمایت میکردند.^۱

شایعه بود که بقایی دلبستگی خاصی به این مردان دارد. بنا بر ادعای سفارت بریتانیا، "مهمترین نقش بقایی در سیاست، هدایت دار و دسته های خشن [لوتی] بود که از آنها برای ترساندن جبهه ملی و در هم شکستن مراکز و ساختمانهای آنان استفاده میکرد."^۲ حزب زحمتکشان در اوج فعالیت خود نتوانست بیش از ۵ هزار عضو جذب کند. آیت الله کاشانی برجسته ترین روحانی فعال در صحنه سیاست بود. او نه بخاطر موقعیت دینی بلکه بیشتر به دلیل فعالیتهای سیاسی اش معروف بود. او توصیه آیت الله العظمی سید حسین بروجردی - عالم دینی سرشناس - مبنی بر دوری از سیاست را تلویحا نادیده گرفت. کاشانی فرزند روحانی عالی رتبه ای در نجف بود و در همین شهر تحصیل کرده بود. او در شورش معروف شیعی سال ۱۳۰۰/۱۹۲۰ علیه انگلیس شرکت داشت. گفته میشود که پدرش در جریان این شورش "به شهادت" رسیده است.^۳

۰۱ برای مطالعه بیشتر در مورد لوتیها به اینجا مراجعه کنید:

Philippe Rochard, "The Identities of the Iranian Zurkhahnah," *Iranian Studies* 35, no. 4 (Fall 2002), 313-40

2. British Embassy, "Leading Personalities in Persia (1952)," FO 371/Persia 1952/105

۰۳ زندگینامه آیت الله کاشانی، خواندنیها، دوره ۸، شماره ۷۸ (۱۱ خرداد ۱۳۲۷).

پس از سال ۱۳۰۰/۱۹۲۰، کاشانی همراه با جمعی از روحانیون شیعه به ایران پناهنده شد. او به عنوان عضو مجلس موسسان در سال ۱۳۰۴ به انتقال سلطنت به رضاشاه رای داد، اما پس از آن و طی بقیه سالهای حکومت چهره بی سر و صدایی بود. او در سالهای ۱۳۲۳-۲۴ به اتهام ارتباط با آلمان توسط انگلیسیها زندانی شد. همچنین در ۱۳۲۵ از سوی قوام و به جرم سازماندهی اعتراضات علیه تقرب در انتخابات مجلس پانزدهم دستگیر شد. یکبار دیگر نیز در بهمن ماه ۱۳۲۷ هنگامی که عکاس نشریه اش پرچم اسلام بسوی شاه تیراندازی و او را زخمی کرد، بازداشت شد. شاه از این طرح ترور برای اعلام حکومت نظامی، تشکیل یک مجلس موسسان دیگر و کسب قدرت و انحلال مجلس و تشکیل

مجلس سنا، که نیمی از ۶۰ نماینده آن توسط شخص او انتخاب میشدند - استفاده کرد. او همچنین از این فرصت برای غیرقانونی اعلام کردن حزب توده استفاده کرد و نه تنها برای کاشانی بلکه برای شماری از مخالفان سرشناس از جمله قوام نیز احکام بازداشت صادر کرد.

اینبار کاشانی به بیروت تبعید شده بود. او تا اواخر ۱۳۲۹ یعنی موقع بدست آوردن یک کرسی در مجلس شانزدهم اجازه بازگشت به ایران نداشت. در غیاب او، مدیریت مبارزات انتخاباتی توسط هفت تن از پسران او و سید شمس الدین قنات آبادی - واعظی که به فعالیت‌های تجاری روی آورده بود صورت می‌گرفت. هواداران انتخاباتی کاشانی عمدتاً در منطقه بازار به ویژه صنف ناوایان و قنادها بودند. او در بیانیه‌های خود به راحتی از اصطلاحات سکولار مانند "استعمار"، "امپریالیسم"، "حاکمیت ملی"، "استثمار اقتصادی"، "دمکراسی"، "ملت"، "انتخابات آزاد" و احترام به قانون اساسی مشروطه^۱ استفاده میکرد و "رژیم" را بخاطر "فساد"، "تجمل‌گرایی" و "اطاعت از قدرتهای خارجی" و ناکامی در مخالفت در خور با قدرتهای وابسته به پادشاهی بریتانیا در مناقشاتی مانند فلسطین، کشمیر، الجزایر، تونس، مصر و حتی ایرلند محکوم میکرد.^۱

۱- محمد دهنوی، مجمو ای از مکاتبات، سخنرانیها و پیامهای آیت الله کاشانی (تهران: ۱۳۶۱) جلد ۱-۳.

روحانیون غیر سیاسی نظیر بروجردی و سلطنت طلبانی نظیر آیت الله سید محمد بهبهانی (فرزند یکی از دو روحانی عالیرتبه حامی مشروطه خواهان) به کاشانی اعتماد نداشتند. بریتانیاییها بهبهانی جوان را "خدمتکار با وفای دربار" توصیف میکردند.^۱ اکثر روحانیون از جمله بروجردی و بهبهانی برغم اختلافاتشان، علناً از بازگشت کاشانی استقبال کردند. کاشانی متهم شده بود که در جزوه ای به نام "ندای مسلمان" که به شکلی وسیع توزیع شد، بشکل کنایه آمیزی از منابع مشکوک هندی پول گرفته، "هر شب با یک زن جدید ازدواج کرده" و با "مردان زناکار، آتش برستان و لواط کاران" همدست است.^۲ سفارت بریتانیا او را "دشمنی سرسخت" توصیف میکرد اما میفزود از آنجا که "او و پسرانش اهل گرفتن رشوه اند، بنابراین ممکن است به آسانی تحت تاثیر هر رقیبی که پول کافی بپردازد قرار گرفته و از مصدق جدا شوند."^۳ کاشانی چه در زمان خود و چه در دهه های اخیر همواره چهره ای بحث برانگیز بوده است. کاشانی با فداییان اسلام، یکی از نخستین گروههای واقعا بنیادگرا در جهان اسلام، مناسبات اندکی داشت. این گروه که در ۱۳۲۳ توسط سید مجتبی نواب صفوی طلبه ترک تحصیل کرده حوزه علمیه تاسیس شده بود، به دلیل دو ویژگی شاخص خود برجسته بود: نخست اینکه آنان خواستار اجرای کاملاً احکام شریعت هم در زندگی خصوصی و هم در زندگی عمومی بودند. آنها که به شکل وسواس آمیزی از مسائلی مانند جنایت، الکل و زنان ابراز نگرانی میکردند، اسلام را بعنوان "راه حل" تمام مشکلات ایران معرفی میکردند.

فداییان اصرار داشتند که با "جانیان و مجرمان" در "استراحتگاهها" نباید مدارا کرد بلکه باید دست آنان را قطع شود و در صورت ادامه جرم هم اعدام شوند.^۴

1. British Embassy, "Leading Personalities in Persia (1952)," FO 416/Persia 1952/105
 2. British Embassy, "An Islamic Call," FO 371/34-D8719.
 3. British Embassy, "Leading Personalities in Persia (1952)," FO 371/Persia 1952/105.
۴. فداییان اسلام، اعلامیه، (تهران، ۱۳۲۹)، ۱-۲۵.

دوم اینکه آنان آماده ترور هر کسی بودند که به نظرشان ضد اسلام یا غیر مسلمان میامد. آنان در اسفند ماه ۱۳۲۴ سید احمد کسروی، تاریخ نگار برجسته کشور را با چاقو به قتل رساندند، زیرا توصیف شیعه از دوران نخستین اسلام را به پرسش گرفته بود. میانجیگری سیاستمداران محافظه کاری که میخواستند از این گروه در برابر حزب توده استفاده کنند، باعث عفو قاتل او شد. در ۱۳۲۸ یعنی چند هفته پس از تحصن در کاخ، عبدالحسین هژیر وزیر دربار به اتهام ارتداد و بهایی گری مخفی با شلیک گلوله توسط فداییان به قتل رسید. این بار اما قاتل هژیر بیدرنگ به دار آویخته شد و در واقع نخستین "شهید" گروه نام گرفت. البته این باور وجود داشت که فداییان نمیتوانستند چنین ترورهایی را بدون فتوای رسمی از مقامات ارشد دینی نظیر کاشانی عملی کنند. اما نواب صفوی خود را در مقامی تا به آن حد با صلاحیت میدید که فرمان این قتلها را صادر کند. اینها و موارد بعدی وقوع قتل موجب شهرت بیشتر فداییان شد، اما هسته مرکزی آنان بیشتر افرادی افراطی و متعصب بودند. تعداد کل اعضای این گروه به صد نفر هم نمیرسید. اکثر آنان، شاگردان و کارآموزان نیمه با سواد جوان در بازار تهران بودند. برخی روحانیون ارشد مانند بهبهانی، آنان را ابزاری سودمند علیه نیروهای چپ میدانستند اما دیگران به ویژه بروجردی، این گروه را مایه شرمندگی قلمداد میکردند. طولی نکشید که بروجردی مستقیماً آنان را از حضور در حوزه های علمیه قم منع کرد.

جبهه ملی در انتخابات مجلس شانزدهم که در بهمن ماه ۱۳۲۸ برگزار شد، ۱۱ کرسی بدست آورد. مصدق در رده نخست فهرست برنده گان تهران بود. کاشانی، شایگان، بقایی، مکی، حائری زاده و نریمان نیز پس از او قرار داشتند. معظمی، صالح، رضوی و آزاد از شهرهای خود یعنی گلپایگان، کاشان، کرمان و سبزوار بعنوان نماینده انتخاب شدند. این یازده نماینده بلافاصله فراکسیون وطن را در مجلس تشکیل دادند. کاشانی بندرت در جلسات مجلس حضور میافت و آنان (نماینده گان) را در مقایسه با یک روحانی در جایگاه خودش برارنده نمیدانست. در عوض، فرستاده هایی را با پیامهای پرشکوه به مجلس راهی میکرد.

فعالتهای جبهه ملی بسیار بیشتر و قویتر از فعالیت در فراکسیون بود. جبهه ملی از حمایت افکار عمومی، نشریات و روزنامه های مختلف، سازمانهای حرفه ای و تخصصی، اصناف بازار و انجمنهای طبقه متوسط برخوردار بود و حتی میتوانست میدان بزرگ بهارستان در بیرون مجلس را با جمعیتی بیش از ۳۰ هزار نفر پر کند. به همین خاطر، کمتر

سیاستمداری - بویژه در موضوع ملی شدن نفت - جرئت مخالفت علنی با جبهه را داشت. سفیر بریتانیا تصدیق کرده که کم بودند نماینده گانی - حتی هوادارن بریتانیا - که آماده "دفاع علنی از موافقتنامه نفتی جدید (الحاقی) باشند".^۱

به گفته وزارت امور خارجه بریتانیا، نخست وزیرهای اخیر تمایلی به طرح موافقتنامه الحاقی در مجلس نداشتند و حتی اگر سید ضیاء هم در موقعیت نخست وزیری قرار میگرفت، تمایلی به این کار نداشت.^۲

حتی روزنامه اطلاعات که از سوی دربار تاسیس و توسط خانواده محافظه کار مسعودی اداره میشد، موافقتنامه را محکوم کرده و خواستار قراردادی جدید بر اساس الگوی ونزولا شد.^۳

1. British Embassy, September 20, 1949, FO 371/Persia 1949/33-75500

2. Foreign Office, March 17, 1950, FO 371/Persia 1950/34-82311

۳. عباس مسعودی، "موضوع نفت"، اطلاعات، ۷ خرداد ۱۳۲۸.

جبهه ملی بطور ناخواسته و غیر مستقیم، پشتیبانی حزب توده را نیز بدست آورده بود. حزب توده برغم غیرقانونی بودن، نشریه ای غیررسمی با نام بسوی آینده را منتشر میکرد و مجموعه ای از سازمانها را در زمینه های مختلف با نشریه هایی مخصوص تشکیل داده بود، سازمانهایی مانند جمعیت هواداران صلح، انجمن ملی مبارزه با شرکت نفت استعماری (که بعدا به انجمن ملی با استعمار تغییر نام داد)، انجمن دهقانان، جمعیت مبارزه با بیسوادی، سازمان زنان ایران و از همه مهمتر، شورای مرکزی اتحادیه های کارگران ایران.^۱

1. Central Council of United Trade Unions

2. British Labour Attaché, "Six Month Review," FO 371/Persia 1952/34-98732

3. British Embassy, December 14, 1951, FO 371/Persia 1951/34-98595

جبهه ملی همچنين حمايت دو روحاني، شيخ احمد لنكراني و آيت الله سيد علي اكبر برقي معروف به آيت الله سرخ را بدست آورده بود.

سفارت بریتانیا گزارش داده که حزب توده بر اتحادیه های کارگری "مسلط بود" و "پشتیبانی ارزشمندی را برای مصدق در زمینه سیاست نفتی" فراهم میکرد. به گمان آنان، مصدق تا جایی که حمایت حزب توده را متناسب با سیاستهایش میدید، از آن استفاده میکرد زیرا این حزب "تنها گروه سیاسی سازمانیافته ای بود که میتواند توده های عظیم مردم را برای انتقاد و اعتراض علیه شرایط موجود، رهبری و ترغیب کند."^۲

حزب توده نیز به نوبه خود از خواست ملی شدن نفت حمایت میکرد، اما از مصدق به دلیل "بوژوا-لیبرال" بودن و داشتن توهمات نادرست درباره آمریکا انتقاد میکرد. این حزب که

در سالهای نخست بحران نفت از سوی چپگرایان افراطی رهبری میشد، جبهه ملی را نه نماینده "بوژوازی ملی" بلکه نماینده "بوژوا کمپرادور" وابسته به آمریکا میدانست. این موضع چپ افراطی تا تیر ماه ۱۳۳۱، یعنی هنگامی که توده به مصدق نزدیکتر شد و به او بعنوان یک رهبر ملی حقیقی نگرست، ادامه یافت. اما برخی سران سازمان جوانان

حزب همچنان مصدق را بسیار نزدیک به آمریکا میدانستند. برخی از سران جبهه ملی نیز همچنان بی اعتمادی به حزب توده را به دلیل نزدیکی بیش از حدش به شوروی حفظ کرده بودند.

جبهه ملی با برخورداری از حمایت عمومی، شش تن از اعضای خود - شامل مصدق، مکی، شایگان، صالح، نریمان و حائرزاده - را بعنوان اعضای کمیته ۱۲ نفره کمیسیون نفت مجلس انتخاب کرد. وظیفه این کمیسیون بررسی موافقتنامه الحاقی بود. مصدق به ریاست کمیسیون انتخاب شد. ۶ عضو دیگر کمیسیون حاضر نبودند بخاطر بریتانیا خطر کنند. چندی بعد، سفیر بریتانیا چنین گزارش داد:

تا نیمه های ژوئن ۱۹۵۰/اواخر خرداد ۱۳۲۹، جبهه ملی برتری اخلاقی بر مجلس را بدست آورده بود و این برتری را صرفاً بر اساس بازی پیوسته و بیش‌رمانه مبتنی بر بیگانگی هراسی که مشاهده آن در اکثر ایرانیان چندان دشوار نیست بدست آورده بود. هنگامی که موافقتنامه الحاقی در برنامه مجلس قرار گرفت، اعضای جبهه ملی جایگاهی برای خود در کمیسیون ایجاد کردند و مصدق را بعنوان رئیس و مکی را به سمت گزارشگر تعیین کردند. از آن پس [جبهه ملی] قادر بود بر کل ماجرای نفت سلطه داشته باشد.^۱

این موضوع نوعی انسداد سیاسی را به وجود آورد. موافقتنامه به تصویب مجلس نیاز داشت، اما پیش از تصویب میبایستی در کمیسیون نفت مصوب شود. ساعد که موافقتنامه الحاقی را امضاء کرده بود، در فروردین ماه ۱۳۲۹ و ۳ ماه پس از افتتاح مجلس شانزدهم مجبور به استعفا شد. جانشین او علی منصور (منصور الملک) دیگر سیاستمدار قدیمی و نخست وزیر دوره رضاشاه، فقط ۳ ماه بدون امضاء و یا ارائه موافقتنامه به مجلس دوام آورد. سفارت بریتانیا بیدرنگ این تاخیرها را نشانه تمایل ایرانیان به تعلل و طفره روی^۲ توصیف کرد و مدعی شد که کابینه منصور به دلیل ناکامی در اجرای اصلاحات اجتماعی، منضبط کردن جبهه ملی و از همه مهمتر، طرح موافقتنامه در مجلس، به یک "مرگ خود-خواسته"^۳ نیاز داشت.

1. British Ambassador, February 25, 1952, FO 248/Persia 1952/34-1531.

2. euthanasia

3. British Ambassador, "The Mansur Government," FO 371/Persia 1950/34-82312

دو نخست وزیر و همچنین بسیاری از سیاستمداران حکومتی به خوبی میدانستند که این موافقتنامه پس از آشکار شدن تمامی مواردش بیش از گذشته منفور و بی وجهه خواهد شد، اما سفارت نمیخواست این موضوع را بپذیرد. در این هنگام، وزارت امور خارجه بریتانیا جبهه ملی را جمعی "آشوبگر پر سر و صدا" توصیف کرد که در تلاشند با "هارت و پورت"، امتیازات بیشتری از شرکت دریافت کنند.^۱ سر فرانسیس شپرد سفیر جدید بریتانیا به نخست وزیر گفت که موافقتنامه الحاقی خیلی هم سخاوتمندانه بوده، و "طمع" ایرانیان دارد مانع از تصویبش میشود: "به او گفتم تنها

چیزی که به نظر شرکت باید به این امتیازات اضافه کند، احتمالاً معالجه پزشکی رایگان برای آندسته از نماینده گانیست که به درمان هیستری خود نیاز دارند.^۲ شپرد ظاهراً میتواند در زمینه استفاده از زبان صریح و غیر دیپلماتیک با ریدربولارد سفیر دوره جنگ مسابقه دهد. او که طی مبارزات استقلال اندونزی در این کشور زندگی میکرد، با این وعده به تهران اعزام شده بود که دوره ای راحت را در ایران سپری کند زیرا "ما با بومیان آنجا هرگز مسئله ای نداریم"^۳

1. Foreign office, "Notes," FO 371/Persia 1950/34-82377, and Foreign Secretary, "Letter to British Ambassador in Tehran," December 15, 1950, FO 248/Persia 1950/34-1512

2. British Ambassador, "Conversation with the Prim Minister," FO 248/Persia 1950/34-1512

3. Walters, Silent Missions, 254

هنیت دیپلماتیک به دلایلی گمان میکرد "بومیان" ایران عادت ندارند "فریاد دفاع از چیزی سر دهند."

شاه که نتوانسته بود سیاستمداران پوست کلفتی برای حمایت از موافقتنامه الحاقی پیدا کند، پس از تردید هایی بسیار به ژنرال علی رزم آرا روی آورد، مرد جدی و اهل عملی که آماده بود خطر برانگیختن انزجار عمومی را بپذیرد. برداشت رزم آرا این بود که موافقتنامه را بعداً به مجلس خواهد داد و بر همین اساس نخست وزیری را پذیرفت. تردیدهای شاه در مورد او از ترس تمام و کمالش از افسران جاه طلب ریشه میگرفت. ترس دائمی شاه در زندگی این بود که برخی از افسران، همان بلایی را ه سرش بیاورند که بر سر خاندان سلطنتی قبلی آورده بود. شاه به ویژه در مورد رزم آرا محتاط بود زیرا او هوادارن زیادی بین افسران جوانتر با گرایشات چپ داشت. شاه پیشتر در گفت و گویی با سفیر بریتانیا، رزم آرا را بعنوان "یک افعی که باید له میشد" توصیف کرد. شاه میگفت او "ناسپاس، حقه باز و فقط کمی بهتر از عمال روس" است.^۱

رزم آرا با این توجیه که ایران فاقد توان کارشناسی فنی برای اداره صنعت نفت است، علناً با ملی شدن [نفت] مخالفت میکرد. همزمان، او به آرامی در حال چانه زنی برای انجام معامله بهتر بود. در این میان، شرکت نفت دائماً در حال دست دست کردن بود، اما سرانجام پس از فشار زیاد از سوی دولتهای آمریکا و بریتانیا و اعلام معامله ۵۰/۵۰ بین آرامکو و عربستان سعودی بطور شفاهی اعلام کرد که چنین معامله ای را "بررسی" خواهد کرد. وزارت خارجه بریتانیا به این نتیجه رسید که معامله آرامکو عملاً موافقتنامه الحاقی بریتانیا را "کشته" و مذاکرات به ناچار باید "از اول" آغاز شود.^۲

مشاور کارگری شرکت در لندن به شکل محرمانه به وزارت خارجه هشدار داد که در شرایط کنونی، ملی شدن امری اجتناب ناپذیر است مگر اینکه شرکت، مذاکراتی تازه را بر اساس اصل ۵۰/۵۰ آغاز کند. او مدیران شرکت را افرادی "درمانده"، خرده گیر، بی ایده، پریشان، کوتاه فکر، متحجر و کور" توصیف کرد.^۳

1. British Military Attaché, July 1-8, 1946, India Office/L/P&S/12-3505
2. Foreign Office, January 19, 1951, FO 371/Persia 1951/34-91522
3. Foreign Office, February 6, 1951, FO 371/Persia 1951/34-91552

جرج مک گی، معاون وزارت امور خارجه که خودش هم زمین شناس نفتی بود، به وزیر خارجه بریتانیا گفت که "نارضایتی ایران مشروع است"، بخصوص به این دلیل که حق امتیاز ایران پس از کسر مالیات به دولت بریتانیا و پس از کسر مبالغ هنگفت ذخیره پرداخت میشود.^۱ بر اساس برآورد او مبلغ دریافتی ایران کمتر از ۳۷ سنت به ازای هر بشکه بود، در حالی که ونزویلا به ازای هر بشکه افزون بر ۷۷ سنت دریافت میکرد. اما این فشارهای پشت پرده بسیار دیر اعمال شدند. در شانزدهم اسفند ماه ۱۳۲۹ یعنی پیش از پذیرش بحث درباره موافقتنامه ۵۰/۵۰ توسط شرکت نفت، ژنرال رزم آرا توسط فداییان در مسجد شاه تهران به قتل رسید. از نظر فداییان، مخالفت رزم آرا با ملی شدن نفت شهادی بر این مدعا بود که او "عامل انگلیس" است. همچنین به دلیل تنشهای گذشته بین رزم آرا و شاه، فوراً شایعاتی پخش شد مبنی بر اینکه رد پای دربار نیز در این قتل دیده میشود. هما کاتوزیان یکی از تاریخدانان هوادار مصدق، همچنان به این نظریه پیچیده و دیرین اعتقاد دارد که چگونه و چرا شاه - و نه فداییان اسلام - عملاً پشت قضیه ترور و رزم آرا قرار داشتند.^۲ در این میان، شاه به نوبه خود (درست مثل ماجرای ترورش در سال ۱۳۲۷) سعی کرد تا از این وضعیت برای اعلام حکومت نظامی، انحلال دو مجلس و تقاضای برگزاری انتخابات جدید بهره برداری کند. اما سران دو مجلس، احتمالاً با پشتیبانی سفرای آمریکا و بریتانیا، این موارد را وارد ندانستند. شپرد از شاه خواست تا به جای این اقدامات، نخست وزیری تازه تعیین کند و در اسرع وقت، موافقتنامه الحاقی را به مجلس ببرد. به ادعای او، استمرار تحریکات علیه شرکت نفت داشت کشور را از مشکلات واقعی دور میکرد و به سود کمونیستها میشود.^۳

1. Foreign Office, "Minutes of Meeting (February 28, 1950), FO 248/Persia 1950/34-1512.

2. Katouzian, "Editor's Note," Musaddiq's Memoirs, 30-31

3. British Embassy, April 15, 1951, FO 371/Persia 1951/34-91454

ماکس تورنبرگ مشاور آمریکایی نوشته است: "چند روز پیش از ترور رزم آرا، شرکت پیشنهاد دیر هنگام "بحث" درباره معامله ۵۰/۵۰ را مطرح کرد. من در تهران نبودم و تا بعد از ترور رزم آرا چیزی درباره این پیشنهاد نمیدانستم."^۱ درست در همان زمان، سفارت بریتانیا دور از چشم تورنبرگ تلاش میکرد تا وزارت خارجه آمریکا را به توقف حضور و فعالیت او در ایران متقاعد سازد.^۲

روز پس از ترور رزم آرا، مصدق رای تمامی اعضای کمیسیون نفت مبنی بر رد موافقتنامه الحاقی را دریافت کرد. همزمان، او واحده ای مبنی بر ملی شدن نفت را به مجلس ارائه داد: "بنام سعادت ملت ایران و به منظور تامین صلح جهان، امضاء کننده گان ذیل پیشنهاد مینمایند که صنایع نفتی ایران در تمام مناطق کشور، بدون استثناء ملی شوند، یعنی تمام

عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد، " یک هفته بعد در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی با اکثریت آراء، پیشنهاد کمیسیون نفت را به تصویب رساند. مباحث و مناقشات مربوط به نحوه بازبینی موافقتنامه قدیمی، اکنون جای خود را به خواسته ای به مراتب رادیکالتر داده بود. وزارت خارجه بریتانیا به رغم این اوضاع وخیم، کاملاً بی خیال بود. این وزارتخانه مدعی شد: که "خواسته ملی شدن نفت" چندان اهمیت ندارد، که رزم آرا رفتار مناسبی با مجلس نداشته، که نماینده گان به محض "درک" موافقتنامه الحاقی آنرا خواهند پذیرفت، که جبهه ملی مسئله را واقعاً به دقت بررسی نکرده و اینکه نارضایتی عمومی در واقع نسبت به شاه است نه شرکت نفت.^۳

1. Thornburg, "General Summary of My Activities Concerning Persian Oil."
2. British Embassy, March 27, 1951, FO 371/Persia 1951/34-91524
3. Foreign Office, "Minutes of the Meeting (March 16, 1951)," FO 371/Persia 1951/34-01522

شاه برای کاهش تنشها، حسین علاء (معین الوزرا) وزیر دربار معتمد خود را برای تشکیل کابینه فراخواند و تلاش کرد تا از طریق تخصیص چند پست در کابینه [رفتار] جبهه ملی را تعدیل کند. علاء در انگلستان تحصیل کرده و از یک خانواده انگلوفیل آمده بود، اما سفارت بریتانیا او را بعنوان "فردی که مشکوک میزند" توصیف میکرد، کسی که بعضی روزها دنبال نظرات شاه بود و روز دیگر مثل "صدای آمریکا" عمل میکرد.^۱ علاء پس از رایزنی با مصدق، وزارت دادگستری را به امیر علایی و وزارت فرهنگ را به احمد زنگنه تکنوکرات به حزب ایران سپرد. سفیر بریتانیا علاء را به مثابه "سرایداری" میدید که به زودی از سوی شخصیتی قویتر - اعم از قوام یا سید ضیاء- کنار گذاشته میشود.^۲ درست هنگامیکه علاء در حال گرد هم آوردن کابینه و جلب نظر جبهه ملی بود، کشور در شوک اعتصاب عمومی گسترده صنعت نفت فرو رفت.

1. Foreign Office, "Notes on Ala," FO 248/1541
2. British Ambassador, April 23, 1951, FO 248/Persian 1951/34-15126
3. Khorramshahr Consul, July 19, 1946, India Office/L&S/12-3490A